

## حرکت جانبی فاعل در عبارتهای وصفی: رویکردی کمینه‌گرا

مزدک انوشه<sup>۱</sup>

استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه تهران

(از ص ۱ تا ص ۲۰)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۳/۱۱؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۴/۶/۲۲

### چکیده

با حذف سطح ژرف‌ساخت از برنامه کمینه‌گرا و شکل‌گیری ساخت‌های نحوی از رهگذر فرایند ادغام، حضور بیش از یک عنصر نحوی ریشه در اشتقاق، میسر و در مواردی برای پیروی از شرط گسترش، الزامی شده است. یکی از پیامدهای مهم این انگاره نظری، امکان حرکت جانبی عناصر نحوی است که در آن، یک سازه می‌تواند از یک درخت نحوی به درخت مستقل دیگری حرکت کند. براین اساس و به پیروی از تحلیل هورنشتین و نونیس، پژوهش حاضر به بررسی حرکت جانبی فاعل در ساخت عبارتهای وصفی زبان فارسی می‌پردازد و تصریح می‌کند که این اشتقاق‌های نحوی که به گروه فعلی کوچک در بند اصلی متصل می‌شوند، در واقع بند ادات ناخودایستا، با نقش قیدی‌اند که فاعل مشترکی با جمله پایه دارند. در این روند، ابتدا با تکیه بر ملاحظات نظری و شواهد تجربی، استدلال می‌کنیم که اصل فرافکن گسترده در فارسی مشخصه‌ای قوی است و سبب حضور یک گروه معرف آشکار یا پنهان در شاخص‌گروه زمان می‌شود. در ادامه، نشان می‌دهیم که در عبارتهای وصفی نیز عنصر فاعل با حرکت جانبی از درون این سازه خارج می‌شود و در شاخص گروه فعلی کوچک بند اصلی می‌نشیند تا پس از برآوردن نقش معنایی فعل اصلی، با حرکتی روبه‌بالا، به شاخص گروه زمان ارتقا یابد و اصل فرافکن گسترده جمله پایه را بازبینی کند. با توجه به این که بند ناخودایستا فاقد مشخصه حالت است، حرکت جانبی فاعل به بند اصلی امکان بازبینی و حذف مشخصه تعبیرناپذیر حالت آن را نیز فراهم می‌آورد تا مانع از فروریزی اشتقاق در سطح صورت منطقی شود.

**واژه‌های کلیدی:** حرکت جانبی، فاعل، عبارت وصفی، بند ادات، اصل فرافکن گسترده

## ۱ - مقدمه

عبارت وصفی از جمله ساختارهای نحوی است که بیش از آن که به گفتار فارسی‌زبانان راه یافته باشد، در گونه نوشتاری زبان یافت می‌شود و چه بسا همین ویژگی سبب شده است که در تحلیل‌های نحوی کمتر به این اشتقاق‌ها توجه شود. باین‌همه، ساخت‌های مشابه در انگلیسی و برخی از زبان‌های دیگر که همگی از جنس ادات (افزوده) اند و از قضا بیشتر در نوشتار به‌کار می‌روند، سهم مهمی در بسط و تعمیق نظریهٔ رونویسی<sup>۱</sup> و ادغام و نیز تبیین سازوکار حرکت جانبی داشته‌اند (از جمله: هورنشتین ۲۰۰۱ و ۲۰۰۹؛ نونیس ۲۰۰۱، ۲۰۰۴، ۲۰۱۲؛ گرور و نونیس ۲۰۰۷؛ چنگ ۲۰۰۷؛ دراموند ۲۰۰۹؛ بوئکس و دیگران ۲۰۱۰؛ هورنشتین و نونیس ۲۰۱۴)؛ مانند دو نمونهٔ زیر در انگلیسی که به‌ترتیب از هورنشتین (۲۰۰۹) و کالینز (۲۰۰۵) نقل شده‌اند:

- (1) a. John saw Mary before/without/after leaving the kitchen.  
b. Having written her dissertation in three days, Sue took a break.

در سنت دستورنویسی فارسی از عبارت وصفی به وجه وصفی یا فعل وصفی نیز یاد کرده‌اند و ویژگی‌هایی را برای آن برشمرده‌اند (از جمله: شریعت ۱۳۶۴؛ انوری و گیوی ۱۳۶۷؛ انوری و عالی ۱۳۸۵؛ فرشیدور ۱۳۸۶؛ از میان دیگران). طبق تعریف، فعل در این ساخت‌ها به‌صورت اسم مفعول تظاهر می‌یابد و فعل دیگری که در انتهای جملهٔ اصلی می‌آید، ارزش فعل نخست را در شخص و شمار، زمان و وجه مشخص می‌سازد (انوری و گیوی ۱۳۶۷: ۷۵). براین اساس، عبارت وصفی را باید بند ناخودایستایی دانست که هستهٔ گروه زمان آن مشخصه‌های شخص و شمار<sup>۲</sup> و زمان ندارد و ارزش این مشخصه‌ها وابسته به مشخصه‌های متناظر در بند اصلی است. به‌لحاظ زمان و نوع عمل، فعل وصفی غالباً مقدم بر فعل اصلی یا هم‌زمان با آن تعبیر می‌شود و بر کامل شدن عمل پیش از رخ دادن فعل اصلی دلالت می‌کند:

(۲) الف. وکیل متهم در دادگاه حاضر شده، از او دفاع کرد/ می‌کند/ خواهد کرد.

ب. وکلای متهم در دادگاه حاضر شده، از او دفاع کردند/ می‌کنند/ خواهند کرد.

افزون‌براین، دستورنویسان بر دو ویژگی عبارت‌های وصفی تأکید می‌ورزند، هرچند تبیینی نحوی برای آن به‌دست نمی‌دهند؛ یکی همسانی فاعل فعل اصلی و فعل وصفی، و دیگری نیامدن «واو» عطف بین عبارت وصفی و جملهٔ پس از آن (انوری و عالی

<sup>۱</sup>. copying

<sup>۲</sup>. Phi-feature (ε)

۱۳۸۵: ۲۵۲). در (۳ - الف) در زیر، فاعل بند اصلی متفاوت با فاعل عبارت وصفی است و در (۳ - ب)، بین این دو سازه ناهمپایه، حرف عطف همپایه آمده است:

(۳) الف. \* وکیل متهم در دادگاه حاضر شده، قاضی دفاعیات او را استماع می‌کند.  
ب. \* وکلای متهم در دادگاه حاضر شده و از او دفاع خواهند کرد.

در این میان، پژوهش حاضر می‌کوشد تا با مبنا قرار دادن زبان نوشتاری معیار، ساختار جملات دارای عبارت وصفی را در چارچوب برنامه کمیته‌گرا تحلیل کند و از این رهگذر، تبیینی مناسب برای ویژگی‌های نحوی این ساخت به‌دست دهد. چنان‌که در بخش سوم خواهیم دید، این نوع بندهای وابسته، ادات‌های ناخودایستایی‌اند که به گروه فعلی کوچک در بند اصلی متصل می‌شوند و به‌مثابه یک گروه قیدی، توضیحی اضافه درباره آن فراهم می‌آورند (هورنشتین ۲۰۰۹: ۲۶). فاعل ساختاری نیز که میان بند اصلی و وصفی مشترک است، با حرکت جانبی، از درخت فرعی به شاخص گروه فعلی کوچک (Spec, vP) در درخت اصلی جابه‌جا می‌شود و سپس با حرکتی بالارو و به انگیزه برآوردن اصل فرافکن گسترده، در شاخص گروه زمان (Spec, TP) می‌نشیند.

بدین ترتیب، پژوهش حاضر در حمایت از تحلیل بالا با دو مسئله اصلی روبه‌رو خواهد بود. نخست، تبیین سازوکار حرکت جانبی و تأکید بر این نکته که چنین حرکتی تفاوتی با حرکت‌های رایج در نظریه ایکس‌تیره ندارد؛ و دوم، تأیید این موضوع که در زبان فارسی اصل فرافکن گسترده سبب می‌شود که یک گروه معرف آشکار یا پنهان در جایگاه شاخص گروه زمان حضور یابد. براین اساس، پس از مقدمه حاضر، در بخش دوم به معرفی فرایند حرکت جانبی می‌پردازیم و از مبانی نظری آن سخن به‌میان می‌آوریم. در بخش سوم که به تحلیل داده‌ها اختصاص دارد، ابتدا با تکیه بر ملاحظات نظری و شواهد تجربی، نشان می‌دهیم که در فارسی حضور یک گروه معرف یا پوچ‌واژه ضمیری در جایگاه فاعل روساختی اجباری است و همین الزام، سبب حرکت نزدیک‌ترین گروه معرف به شاخص گروه زمان می‌شود، یا در صورت نبود چنین عنصری، یک پوچ‌واژه در جایگاه یادشده درج می‌شود. در ادامه این بخش، به تبیین ساختار عبارت‌های وصفی می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که فاعل با حرکت جانبی از درون این بند ناخودایستا و فاقد مشخصه حالت، به جایگاه فاعل بند اصلی می‌رود تا ضمن برآوردن اصل فرافکن گسترده در هر دو بند، مشخصه حالت خود را نیز بازبینی کند. هرچند طبق این رهیافت، ساخت موردنظر تفاوتی با ادات‌های ناخودایستا ندارد، اما به‌پیروی از سنت دستورنویسی، نام عبارت وصفی را در پژوهش حاضر حفظ می‌کنیم.

## ۲- حرکت جانبی در برنامه کمینه‌گرا

حذف سطوح ژرف‌ساخت و روساخت از برنامه کمینه‌گرا و تکیه تحلیل‌های نحوی بر فرایندهای پیش و پس از بازنمون<sup>۱</sup>، تغییرات مهمی را در این انگاره دستوری به دنبال آورد (چامسکی ۱۹۹۵)؛ از جمله آن‌که در این رویکرد، سازه‌های نحوی مرحله به مرحله و از رهگذر فرایند ادغام عناصر موجود در برشماری<sup>۲</sup> ساخته می‌شوند. همچنین، با توجه به این‌که برشماری نمی‌تواند واجد عنصری به نام «رد<sup>۳</sup>» باشد، این پدیده جایگاه خود را در نظریه، به رونوشت<sup>۴</sup> و سازوکار رونویسی سپرد. بنابراین، روی آوردن برنامه کمینه‌گرا به مفهوم رونوشت به جای رد، تنها تغییر اصطلاح و جایگزین کردن یک مقوله تهی<sup>۵</sup> با عنصر تهی دیگر نیست. از این منظر، فرایند حرکت نیز به «رونویسی + بازادغام»، یعنی ادغام در جایگاهی دیگر، تقلیل می‌یابد (بوئکس و دیگران ۲۰۱۰: ۸۳).

طبق این رهیافت، اشتقاق ساده‌شده جمله‌ای مانند «این مرد علی را دید» بدین صورت است که نخست دو سازه  $[vp, vp]$  «علی را دید» و  $[DP]$  «این مرد» با استفاده از عناصر واژگانی شکل می‌گیرند و شاخه فرعی  $DP$  با درخت اصلی  $VP$  ادغام می‌شود. در ادامه، هسته  $T$  به مجموعه حاصل افزوده می‌شود؛ سپس، با فرض قوی بودن اصل فرافکن گسترده در فارسی (نک: زیربخش ۳-۱)، شاخه  $DP$  (این مرد) رونویسی می‌شود و رونوشت آن با برون‌داد مرحله قبل بازادغام می‌شود تا این گروه معرف در شاخص گروه زمان - یعنی جایگاه فاعل روساختی - تظاهر یابد:

$$(۴) \quad [TP \text{ این مرد } [T_{[Past]} [vp \text{ این مرد}] [vp \text{ علی را دید}]]]$$

دلیل اشاره به روند شکل‌گیری جمله بالا، تأکید بر این نکته است که وجود بیش از یک عنصر نحوی ریشه (یعنی بیش از یک درخت) در اشتقاق‌های نحوی پدیده‌ای معمول و تابع شرط گسترش است که تصریح می‌کند ادغام تنها می‌تواند گره‌های ریشه را هدف قرار دهد (چامسکی ۱۹۹۵). بدین ترتیب، حضور هم‌زمان دو شاخه نحوی دست‌کم در دو وضعیت روی می‌دهد: (۱) در اشتقاق‌هایی که گره شاخص‌شان میزبان یک عنصر نحوی مرکب است؛ (۲) در اشتقاق‌هایی که شاخه‌ای فرعی در یک جایگاه رونویسی و سپس در جایگاهی دیگر بازادغام می‌شود (بوئکس و دیگران ۲۰۱۰: ۸۵).

۱. spell-out

۲. numeration

۳. trace

۴. copy

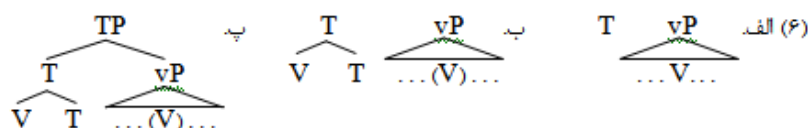
۵. empty category

سازوکاری که شرح آن رفت، می‌تواند حرکت عنصر آلفا ( $\alpha$ ) را در بازنمایی‌های (۵) توضیح دهد. در (۵ - الف) دو سازه K و L با اعمال فرایندهای نحوی مستقل شکل گرفته‌اند. در (۵ - ب) عنصر آلفا از درون سازه K رونویسی شده و پس از بازادغام با L، سازه نحوی P را ساخته است (هورنشتین و نونیس ۲۰۱۴: ۲۴۸):

$$\begin{aligned} \text{(۵) الف. } & [\dots \alpha \dots] = K & \text{ب. } & [\dots (\alpha) \dots] = K \\ & [\dots] = L & & [[\dots_L] \alpha] = P \end{aligned}$$

فارغ از این‌که نونیس (۲۰۰۱ و ۲۰۰۴) فرایند (۵ - ب) را حرکت جانبی می‌نامد، هیچ تفاوت ماهوی میان این حرکت و حرکت آشنای روبه‌بالا وجود ندارد و در هر دو، سازوکار «رونویسی + بازادغام» اعمال می‌شود (بوئکس و دیگران، همان). به عبارتی، حرکت جانبی فرایندی جدید یا نوع تازه‌ای از حرکت نیست، بلکه صرفاً توصیف تعاملی خاص میان رونویسی و ادغام است که از هیچ اصل نظری تخطی نمی‌کند. به گفته هورنشتین (۲۰۰۹: ۲۵)، وجود حرکت جانبی فرض صفر در نحو است و اگر زبانی این حرکت را مجاز نشمرد، باید توضیحات نظری اضافه‌ای برای تبیین چرایی آن بیابد.

چنین تعاملی در ارتقای V به T در زبان‌هایی که مشخصه<sup>۱</sup> تصریف<sup>۱</sup> فعلی آنها قوی است، مثل زبان فرانسه و هلندی (رابرتس ۲۰۰۱)، مشاهده می‌شود. در این حرکت هسته به هسته<sup>۲</sup>، پس از تشکیل گروه فعلی کوچک (vP) و انتخاب هسته<sup>۲</sup> گروه زمان (T) از درون برشماری (۶ - الف)، این دو عنصر نحوی با هم ادغام نمی‌شوند؛ زیرا در غیر این صورت، شرط گسترش مانع از ارتقا و اتصال فعل به گرهی می‌شود که ریشه نیست (نونیس ۲۰۰۱؛ بری و متیو ۲۰۱۴: ۱۴۰). بلکه نخست فعل از درون vP رونویسی و با هسته<sup>۲</sup> T ادغام می‌شود (۶ - ب)، و سپس مجموعه<sup>۳</sup>  $[_T V \ [_T T]]$  که برون‌داد حرکت هسته به هسته است، با vP دستخوش ادغام می‌شود (۶ - پ):



افزون بر ارتقای هسته به هسته، حرکت جانبی دست‌مایه<sup>۴</sup> تحلیل و تبیین بندهای ناخودایستایی قرار گرفته که موضوع پژوهش حاضرند و در نقش ادات، به سطح vP در بند اصلی متصل می‌شوند (هورنشتین و نونیس ۲۰۱۴: ۲۴۸):

<sup>۱</sup>. inflection feature (Infl)  
<sup>۲</sup>. head to head movement

(7) a. John saw Mary after eating lunch.

b. [TP<sub>2</sub> John [vP [vP (John) saw Mary [PP after [TP<sub>1</sub> (John) eating lunch]]]]].

صرف‌نظر از این‌که نزد برخی از تحلیل‌گران (از جمله: هورنشتین و نونیس ۲۰۱۴) رونوشت به‌جای‌مانده در ادات از نوع ضمیر انتزاعی مستتر (PRO) است (که البته موضوع پژوهش حاضر نیست)، مراحل اشتقاق نحوی جمله (7) بدین صورت است که پس از تشکیل گروه‌های مستقل PP (after John eating lunch) و vP (saw Mary)، نخست رونوشت فاعل (John) در گروه دوم ادغام می‌شود تا از این رهگذر فعل بند اصلی (saw) بتواند نقش معنایی بیرونی خود را اعطا کند (حرکت جانبی). پس از آن، سازه PP به vP متصل می‌شود و یک vP را بازتولید می‌کند. در مرحله بعد، هسته گروه زمان بند اصلی با برون‌داد مرحله پیشین ادغام می‌شود و سرانجام، رونوشت فاعل در شاخص این گروه بازادغام می‌شود (حرکت بالارو). از آنجا که بند ناخودایستا نمی‌تواند مشخصه حالت را بازبینی کند، فاعل با حرکت جانبی از درخت فرعی به اصلی و سپس ارتقا به شاخص بند اصلی، علاوه بر برآوردن اصل فرافکن گسترده، مشخصه حالت خود را نیز بازبینی می‌کند. در بخش آوایی رونوشت‌های فاعل از اشتقاق حذف می‌شوند.

در این زمینه اشاره به دو نکته ضروری است. نخست آن‌که، هورنشتین (۲۰۰۹: ۲۵) اشاره می‌کند که در اشتقاق‌هایی مانند (7)، حرکت فاعل از درون ادات به جایگاه دارای نقش معنایی، یعنی موضوع بیرونی فعل اصلی، از نوع حرکت موضوع<sup>۱</sup> به‌شمار می‌رود. وی با تحلیل این نکته که سازه‌فرمانی - نه عنصر بنیادی و سازنده دستور - بلکه بازتاب روابط حاکم بر ساختار سلسله‌مراتبی است، تصریح می‌کند که در این حرکت جانبی، رونوشت میانی بر جایگاه اولیه خود سازه‌فرمانی نمی‌کند و با توجه به سازوکاری که بر چنین حرکتی حاکم است، اساساً وجود این رابطه ساختاری ضروری نیست. نکته دوم آن‌که، ادات بودن مفهومی مطلق نیست، بلکه رابطه‌ای نسبی است و یک سازه با توجه به جایگاهش در اشتقاق نحوی می‌تواند ادات، متمم، بند فاعلی یا جز آنها باشد. در این باره، بوئکس و دیگران (۲۰۱۰: ۹۲) یادآور می‌شوند که گروه حرف اضافه‌ای در (7) تا پیش از ادغام با گروه فعلی، نقش اداتی ندارد و به‌همین دلیل، مانع از خروج عنصر فاعل نمی‌شود. در بخش بعدی، ابتدا امکان حرکت فاعل در ساخت‌های زبان فارسی را مستقلاً بررسی می‌کنیم و سپس به اشتقاق نحوی عبارت‌های وصفی می‌پردازیم.

<sup>۱</sup> A(argument)-movement

### ۳ - حرکت جانبی در عبارتهای وصفی

در بخش حاضر بر پایه نقش اداتی عبارتهای وصفی در زبان فارسی و امکان خروج فاعل از درون این سازه، به بررسی و تبیین ساخت‌های یادشده می‌پردازیم. با توجه به این‌که در این تحلیل، انگیزه خروج فاعل را برآوردن اصل فرافکن گسترده بند اصلی خواهیم دانست، نخست باید برمبنای شواهد مستقل زبانی نشان دهیم که به‌طور کلی، چنین عاملی در ساخت‌های نحوی زبان فارسی سبب جابه‌جایی فاعل به شاخص گروه زمان می‌شود. این موضوع در زیربخش نخست بررسی شده است.

#### ۳ - ۱ - حرکت فاعل در فارسی

جایگاه روساختی عنصر فاعل همواره موضوع مهمی در تحلیل‌های دستوری بوده است. با معرفی نظریه گروه فعلی لایه‌ای (پوسته‌ای)<sup>۱</sup> (لارسون ۱۹۸۸)، پیشنهاد شده است که فاعل ساختاری جمله در شاخص گروه فعلی کوچک ادغام می‌شود، اما در برخی از زبان‌ها، مانند انگلیسی، فرانسه و ایتالیایی، این عنصر در مراحل اشتقاق به شاخص گروه زمان جابه‌جا می‌شود. بر پایه ملاحظات نظری و شواهد زبانی، نشان داده شده است که انگیزه چنین حرکتی بازبینی مشخصه حالت نیست؛ بلکه یک گروه معرف به‌منظور بازبینی مشخصه قوی و تعبیرناپذیر معرف<sup>۲</sup> بر روی هسته زمان - یا همان اصل فرافکن گسترده - به شاخص این گروه ارتقا می‌یابد (لزنیک ۲۰۰۱: ۸۱؛ اجر ۲۰۰۳: ۲۱۴).

نزد برخی از تحلیلگران، در زبان‌های ضمیرانداز که گروه اسمی فاعل می‌تواند تظاهر آوایی نداشته باشد، مشخصه پیش‌گفته با حرکت فعل ایستا به هسته گروه زمان برآورده می‌شود (الکسیادو و آناگ‌نستاپولو ۱۹۹۸). با این‌همه، کریمی (۲۰۰۵) معتقد است که در زبان ضمیراندازی همچون فارسی، مشخصه معرف هسته زمان، نه با حرکت فعل به این هسته، که از طریق تطابق گروه معرف فاعل با مشخصه متناظر گروه زمان برآورده می‌شود و این فرایند به ارتقای فاعل به شاخص گروه زمان نمی‌انجامد. در سوی دیگر، درزی و تفکری رضایی (۱۳۸۹) و انوشه (۱۳۸۹) از دو منظر مختلف - یکی از رهگذر تأیید وجود پوچ‌واژه<sup>۳</sup> فاعلی در این زبان و دیگری با بررسی فرایندهای مبتداسازی و تأکید - نشان داده‌اند که شاخص گروه زمان در زبان ضمیرانداز فارسی الزاماً با یک گروه معرف آشکار یا پنهان پر می‌شود. در این زیربخش ضمن تأیید رویکرد اخیر، شواهد

۱. VP-shell analysis

۲. D-feature (uD)

۳. expletive

متفاوت و تازه‌ای برای حرکت فاعل ارائه می‌دهیم که پیش‌زمینه بحث اصلی در زیربخش بعدی به‌شمار می‌رود و برای جلوگیری از تکرار و رعایت اختصار، از استدلال‌های درزی و تفکری رضایی (۱۳۸۹) و انوشه (۱۳۸۹) صرف‌نظر می‌کنیم.

**استدلال اول** - در رویکردهای زایشی به زبان، تصریف غنی فعل را غالباً زمینه‌ساز حرکت این عنصر به هسته متناظر بالاتر می‌دانند. چینکوئه (۱۹۹۹: ۵۸) و رابرتس (۲۰۰۱: ۱۱۹) این پدیده را در بسیاری از زبان‌های خانواده ژرمنی تأیید کرده و یادآور شده‌اند که در نتیجه ارتقا و انضمام فعل اصلی به فعل‌های دستوری بالاتر (کمکی، وجهی یا فعل سبک)، خوشه فعلی تفکیک‌ناپذیری شکل می‌گیرد. در مقابل، در زبان انگلیسی به دلیل ضعیف بودن مشخصه تصریف بر روی فعل، عنصر فعلی از درون گروه فعلی کوچک بیرون نمی‌رود (بری و متیو ۲۰۱۴: ۱۳۸) و در نتیجه، در فرایند حذف این گروه در ساخت‌های همپایه، فعل اصلی و وابسته‌های آن (موضوع و ادات) حذف می‌شوند؛ اما فاعل به دلیل ارتقا به شاخص گروه زمان به همراه یک فعل کمکی یا وجهی به جای می‌ماند. در زبان گیلی اسکاتلندی - با توالی فعل، فاعل، مفعول (VSO) - این سازوکار وارونه است؛ چنان‌که فاعل با توجه به ضعیف بودن مشخصه معرف در محل تولید خود باقی می‌ماند، اما فعل اصلی به هسته گروه زمان ارتقا می‌یابد. بدین ترتیب، به‌درستی پیش‌بینی می‌شود که در این زبان، فقط فعل از روند حذف گروه فعلی کوچک نجات می‌یابد و فاعل به همراه موضوع‌های درونی حذف می‌شود (اجر ۲۰۰۳: ۲۳۷).

شواهد مشابه در زبان فارسی نشان می‌دهند که هنگام حذف گروه فعلی کوچک، هیچ‌یک از دو عنصر فاعل و فعل (اصلی یا سبک) در درون این گروه حضور ندارند. برای مثال، در پاسخ کوتاه در (۸ - الف)، به‌رغم حذف VP و عناصر درون و وابسته به آن، یعنی دو موضوع درونی، قید سطح VP (قبلاً)، و جزء غیرفعلی محمول مرکب «قرض دادن»، فعل و فاعل باقی مانده‌اند؛ زیرا اولی برای بازبینی مشخصه تصریف به گره متناظر بالاتر (فعل «بودن» در هسته گروه نمود کامل) ارتقا و انضمام یافته (نک: درزی و انوشه ۱۳۸۹)، و دومی برای برآوردن مشخصه معرف به شاخص گروه زمان جابه‌جا شده است. همین پدیده در ساخت همپایه (۸ - ب) نیز مشاهده می‌شود:

(۸) الف. کی قبلاً ماشین‌اش رو به علی قرض داده بود؟ من [vp -] داده بودم/ \*من [vp -] بودم.  
 ب. تو قبلاً ماشین‌ات رو به من قرض نداده بودی، علی [vp -] داده بود/ \*علی [vp -] بود.

اگرچه حذف گروهی کوچک‌تر از VP نیز میسر است و مثلاً می‌توان با حذف مستقل مفعول‌های مستقیم و غیرمستقیم، عنصر غیرفعلی محمول مرکب را حفظ کرد (من قرض



داده بودم)، اما نکته مهم و مرتبط با تحلیل حاضر حضور اجباری فاعل پس از اعمال فرایند حذف است. به گفته دقیق‌تر، هرچند فارسی‌زبانی ضمیرانداز است و فاعل جمله خبری می‌تواند تظاهر آوایی نداشته باشد، اما در جملات (۸)، حذف فاعل - به‌رغم حضور شناسه فاعلی بر روی فعل - به ساختی نادرستی می‌انجامد.

**استدلال دوم** - شواهد دوم و سوم بر ساخت‌های نامفعولی که فاقد موضوع بیرونی و شاخص گروه فعلی کوچک‌اند، تکیه دارد. پیش از پرداختن به این موضوع، یادآوری این نکته ضروری است در ساخت‌های دومفعولی زبان فارسی، مفعول مستقیم با نقش معنایی کنش‌پذیر در متمم گروه فعلی و در مجاورت فعل قرار دارد، و مفعول غیرمستقیم با نقش معنایی هدف در شاخص این گروه تظاهر می‌یابد (فولی، هارلی و کریمی ۲۰۰۵؛ کریمی ۲۰۰۵). اما به‌پیروی از این تحلیل چگونه می‌توان تناظر دو جمله بی‌نشان (۹ - الف و ب) را توضیح داد که در اولی مفعول مستقیم نامشخص<sup>۱</sup> (کتاب) و در دومی مفعول غیرمستقیم (به‌علی) در مجاورت فعل آمده است:

(۹) الف. استادمان به علی کتاب داد.

ب. استادمان کتاب رو به علی داد.

با توجه به این‌که در چارچوب برنامه کمینه‌گرا تعداد شاخص‌های یک هسته محدودیتی ندارد (هورنشتین و دیگران ۲۰۰۵)، اشتقاق (۹ - ب) را می‌توان از طریق ارتقای مفعول مشخص به شاخص ثانویه VP تبیین کرد. در این رویکرد، مشخصه حالت سازه یادشده قوی است و سبب ارتقای آن به شاخص گره بازبینی‌کننده می‌شود. بنابراین، مفعول نامشخص در فارسی جابه‌جا نمی‌شود و در محل تولید خود تظاهر می‌یابد، اما مفعول مشخص با ارتقا به شاخص VP، مشخصه حالت مفعولی خود را در رابطه‌ای موضعی بازبینی و حذف می‌کند (کریمی ۲۰۰۵: ۱۰۸). این پدیده نکته مهمی است که در بخش‌های آتی به آن بازمی‌گردیم. واژه‌بست مضاعف<sup>۲</sup> که به یک موضوع در بند خود ارجاع می‌یابد و غالباً با مفعول مستقیم هم‌نمایه است، شاهی در تأیید تحلیل کریمی (همان) به‌دست می‌دهد. بسیاری از زبان‌شناسان واژه‌بست مضاعف را محصول حرکت یک XP می‌دانند که با هم تشکیل یک زنجیره می‌دهند (برای بحث مبسوط در این زمینه، نک: آناگ‌نستاپولو ۲۰۰۶). به‌نظر می‌رسد که در فارسی - مانند اسپانیایی - این عنصر محدود به گروه‌های اسمی مشخص است:

<sup>۱</sup>. non-specific

<sup>۲</sup>. doubled clitic



در پاسخ به این پرسش باید گفت که در هر دو جمله بالا کنش‌پذیر به شاخص گروه زمان حرکت کرده، اما پس از آن، سازه PP به انگیزه‌های کلامی، مانند مبتداسازی یا تأکید به جایگاهی بالاتر از گروه زمان رفته و در شاخص یک گروه مبتدا یا تأکید نشسته است. به‌همین دلیل جمله‌های (۱۲) در برابر داده‌های (۱۱) نشان‌دارند. بدین ترتیب، بازنمایی جمله (۱۲ - ب) که در (۱۳ - الف) تکرار شده، به‌صورت (۱۳ - ب) خواهد بود:

(۱۳) الف. در کارخانه چند کارگر مجروح شدند.

ب.  $[[[[[TP]_k \text{ چند کارگر } t_i \text{ مجروح شدند}]_{VP}]]]_{i \text{ VP}}]$

**استدلال سوم - شاهد سوم** نیز بر ساخت‌های نامفعولی و تأیید وجود ضمیر پوچ‌واژه‌ای پنهان در زبان فارسی تکیه دارد. در واقع، اگر نشان دهیم که زبان فارسی در برخی از ساخت‌های نحوی که فاقد یک گروه معرف‌اند، به الزام از یک پوچ‌واژه بهره می‌گیرد، تأییدی بر این نکته خواهد بود که شاخص گروه زمان برای برآوردن اصل فرافکن گسترده باید با یک عنصر واجد مقوله معرف پر شود. ای‌بسا به همین دلیل است که کریمی (۲۰۰۵: ۸۹-۹۴) وجود پوچ‌واژه تهی و آشکار را در فارسی تأیید نمی‌کند، زیرا در تحلیل وی، اصل فرافکن گسترده در فارسی مشخصه‌ای ضعیف است.

در استدلال دوم یادآور شدیم که ساخت‌های نامفعولی فاقد موضوع بیرونی‌اند و در نتیجه، موضوع درونی - با مقوله دستوری معرف - به‌اجبار به جایگاه فاعل روساختی حرکت می‌کند تا ضمن برآوردن اصل فرافکن گسترده، حالت فاعلی خود را نیز بازبینی و حذف کند. از این رو، این ساخت‌ها بالقوه می‌توانند پذیرای یک پوچ‌واژه ضمیری باشند، مشروط بر آن‌که جایگاه فاعل آنها با حرکت اجباری موضوع درونی پر نشده باشد. در واقع، اگر ساختی نامفعولی یافت شود که موضوع درونی آن ناگزیر به حرکت به جایگاه فاعل روساختی نباشد (یعنی نیازمند حالت نباشد)، می‌توان حضور پوچ‌واژه را در آن توجیه کرد. به‌نظر می‌رسد که چنین ساختی در فارسی وجود داشته باشد.

صحرايي و کاظمی‌نهاد (۱۳۸۵) صورتهایی مانند «پذیرایی شدن، حمایت شدن، دعوت شدن» و جز آنها را جمله مجهول برمی‌شمارند؛ اما نکته مهم و مرتبط با پژوهش حاضر این‌که آنها در تحلیل خود دو نوع ساخت متمایز را در این نوع محمول‌ها از هم بازمی‌شناسند. یکی نمونه‌هایی مانند (۱۴ - الف) که آن را ساخت مجهول می‌دانند و دومی داده‌هایی همچون (۱۴ - ب) که آن را ساخت غیرشخصی قلمداد می‌کنند:

(۱۴) الف. دانشجویان حمایت/دعوت/پذیرایی/ثبت‌نام شدند.

ب. از دانشجویان حمایت/دعوت/پذیرایی/ثبت‌نام شد.

فارغ از مسئله مجهول بودن یا نبودن چنین ساخت‌هایی، وجود دو اشتقاق نحوی به‌ظاهر متفاوت برای محمولی مانند «حمایت شدن» را می‌توان چنین توضیح داد که همتای متعدی این محمول مرکب، یعنی «حمایت کردن»، در ساختار زیرمقوله‌ای خود به اختیار یک DP یا PP می‌پذیرد (آنها دانشجویان را/ از دانشجویان حمایت کردند). با توجه به ساختار دوگانه «حمایت کردن»، صورت نامفعولی آن نیز دارای اشتقاقی دوگانه است که در (۱۴ - الف و ب) مشاهده شد. تفاوت روساختی این دو جمله از اینجا ریشه می‌گیرد که در (۱۴ - الف) گروه معرف «دانشجویان» به شاخص گروه زمان می‌رود تا مشخصه تعبیرناپذیر معرف را بر روی هسته زمان بازبینی و حذف کند. در این روند، مشخصه حالت «دانشجویان» نیز ارزش فاعلی می‌گیرد و پس از بازبینی، حذف می‌شود. به‌همین دلیل، این سازه از درون جایگاه فاعل در مشخصه شخص‌شمار با فعل «شدن» تطابق دارد. در مقابل در (۱۴ - ب)، گروه حرف اضافه‌ای «از دانشجویان» نه‌تنها نیازی به حالت ندارد، بلکه اساساً به‌دلیل مشخصه مقوله‌ای خود (P)، نمی‌تواند مشخصه معرف (D) را بر روی هسته زمان بازبینی کند. بنابراین، یک پوچ‌واژه تهی باید در جایگاه فاعل درج شود تا اشتقاق نجات یابد؛ در غیر این صورت، به‌دلیل باقی ماندن مشخصه تعبیرناپذیر معرف، ساختار نحوی در سطح صورت منطقی فرومی‌ریزد. نشانه حضور این پوچ‌واژه تهی، شناسه سوم شخص مفرد بر روی فعل سبک است (جمله: از دانشجویان حمایت شد در مقابل: دانشجویان حمایت شدند).

این تحلیل برای آن دسته از ساخت‌های «اسم مفعول + شدن» نیز که موضوع درونی‌شان گروه حرف اضافه‌ای است، کارآمد می‌نماید؛ مانند نمونه (۱۵ - الف) و بازنمایی آن در (۱۵ - ب). در این جمله، قید «روزبه‌روز» اداتی فرض شده که به سطح گروه فعلی کوچک متصل شده است (نماد  $\emptyset$  نشانه پوچ‌واژه تهی است):

(۱۵) الف. روزبه‌روز به طرفداران آنها افزوده شد.

ب. TP  $\emptyset$  VP روزبه‌روز [AP VP] PP به طرفداران آنها [افزوده شد] [ ] .

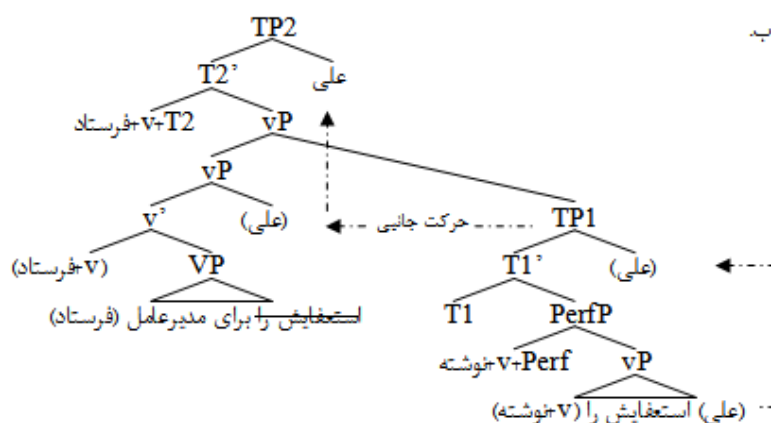
در نمونه بالا، محمول نامفعولی (یا مجهول) «افزوده شدن» حالتی ندارد که به موضوع درونی خود بدهد و سازه [PP به طرفداران آنها] هم ضمن آن که نیازی به حالت ندارد، نمی‌تواند مشخصه معرف را بازبینی کند. در نتیجه وجود یک پوچ‌واژه تهی برای ایفای نقش فاعل ضروری است. این نتیجه همسو با تحلیل روشنگرانه درزی و تفکری رضایی (۱۳۸۹) است که نشان داده‌اند وجود پوچ‌واژه تهی یا آشکار در زبان‌های ضمیرانداز منع نظری و تجربی ندارد و در زبان فارسی نیز هر دو نوع پوچ‌واژه یافت می‌شود.

### ۳-۲ - ساختار عبارتهای وصفی

همان‌گونه که در مقدمه اشاره شد، عبارتهای وصفی زبان فارسی، به‌لحاظ معنایی و نقشی، متناظر آن دسته از ادات‌های قیدی زبان انگلیسی‌اند که با اتصال به گروه فعلی کوچک، توضیحی را به بند اصلی می‌افزایند؛ مانند دو نمونه (۱ - الف و ب) که در بخش نخست آمده‌اند. در این میان، کالینز (۲۰۰۵) در تبیین ساخت‌های مجهول و نمود کامل (حال و گذشته کامل) که در جایگاه ادات قرار دارند، به ترتیب قائل به یک گروه بیشینه مجهول (VoiceP) و نمود کامل (PerfP) می‌شود که هسته آنها می‌تواند تهی (16a) یا دارای فعل کمکی آشکار باشد (16b):

- (16) a. Written in only three days, this book sold millions of copies.  
 b. Having written her dissertation in three days, Sue took a break.
- به‌نظر می‌رسد که عبارتهای وصفی فارسی نیز ویژگی مشابهی داشته باشند. برای بررسی این موضوع، جمله (۱۷ - الف) و بازنمایی آن را در (۱۷ - ب) در نظر می‌گیریم:

(۱۷) الف. علی استغفایش را نوشته، برای مدیرعامل فرستاد.



در جمله (۱۷)، اسم مفعول «نوشته» که تحت بازبینی هسته تهی PerfP قرار دارد - فارغ از زمان انجام عمل - صرفاً بر کامل شدن فعل پیش از وقوع فعل اصلی دلالت می‌کند. براساس آنچه درباره حرکت جانبی و ارتقای فاعل در فارسی گفته شد، مراحل اشتقاق (۱۷ - ب) بدین صورت است که در شاخه اصلی پس از تشکیل VP و vP، فعل «فرستاد» برای بازبینی مشخصه تعبیرناپذیر و قوی [uV\*]، به هسته گروه vP ارتقا و انضمام می‌یابد (اجر ۲۰۰۳: ۱۸۱). باید یادآور شد که به پیروی از چامسکی (۱۹۹۵) و در چارچوب کمینه‌گرایی واژه‌گرا، کلمات با تصریف کامل از واژگان وارد اشتقاق می‌شوند و نحو بازبینی صورت مناسب کلمه را برعهده می‌گیرد.

در شاخه فرعی، پس از تشکیل VP و ارتقای فعل «نوشته» به هسته این گروه، هسته تهی گروه PerfP که گره متناظر بالاتر است، مشخصه تعبیرناپذیر تصریف را بر روی فعل ارزش‌گذاری، بازبینی و حذف می‌کند. همان‌گونه که در داده‌های (۸) در بخش ۳-۱ نشان داده شد، این مشخصه قوی است و سبب ارتقا و انضمام فعل اصلی به گره بازبینی‌کننده (Perf) می‌شود؛ گو این‌که حرکت فعل مد نظر تحلیل حاضر نیست و تأثیری بر تبیین‌مان از ساختار عبارت وصفی ندارد. در مرحله بعد هسته T1 که ناخودایستاست و مشخصه‌های زمان و شخص‌وشمارند ندارد، با PerfP ادغام می‌شود و بند TP1 شکل می‌گیرد. بند ناخودایستا فاقد مشخصه حالت است و نمی‌تواند مشخصه متناظر را بر روی فاعل بازبینی کند (کالینز ۲۰۰۵)؛ اما مشخصه معرف این بند باید بازبینی شود. چنان‌که در بخش ۳-۱ نشان داده شد، این الزام با ارتقای فاعل به شاخص TP1 برآورده می‌شود. از آنجا که مشخصه مقوله‌ای فاعل (D) تعبیرپذیر است، در روند بازبینی حذف نمی‌شود و می‌تواند همچنان در اشتقاق فعال بماند تا در مراحل بعدی، همین مشخصه را بر روی هسته TP2 بازبینی و حذف کند.

تا به اینجا درخت اصلی VP و شاخه فرعی TP1 مستقلاً شکل گرفته‌اند. با توجه به سازوکار حرکت جانبی، پیش از آن‌که TP1 به VP متصل شود و نقش ادات بیابد، عنصر فاعل در درون TP1 رونویسی و در شاخص VP ادغام می‌شود تا از این رهگذر، موضوع بیرونی فعل «فرستادن» را برآورده کند، زیرا فاعل با هر دو فعل «نوشتن» و «فرستادن» رابطه معنایی دارد. اکنون TP1 (عبارت وصفی) به VP در شاخه اصلی متصل می‌شود و یک گروه مشابه را بازتولید می‌کند. سپس، رونوشت فعل اصلی با هسته T2، و مجموعه آنها با برون‌داد مرحله قبل (VP) ادغام می‌شود تا گروه TP2 شکل بگیرد (نک: بازنمایی‌های ۶ برای چگونگی ارتقای هسته به هسته). سرانجام، فاعل از شاخص VP به شاخص TP2 حرکت می‌کند تا ضمن بازبینی مشخصه معرف هسته T2، مشخصه حالت خود را نیز ارزش‌گذاری و بازبینی کند. پس از بازنمون، دو فرایند حذف مختلف صورت می‌گیرد؛ یکی حذف رونوشت‌های فاعل در بند فرعی و اصلی، و دیگری حذف به قرینه مفعول در بند اصلی. همان‌گونه که داده‌های (۱۸) نشان می‌دهند، فعل متعدی بند اصلی می‌تواند مفعول مستقل خود را به شکل ضمیر یا گروه معرف داشته باشد و از این رو، حذف آن در بند اصلی (۱۷) تنها به قرینه لفظی صورت گرفته است:

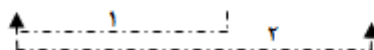
(۱۸) الف. علی استعفایش را نوشته، {رونوشت آن را/ آن را} برای مدیرعامل فرستاد.

ب. علی استعفایش را نوشته، محل کارش را ترک کرد.

در مورد حرکت جانبی فاعل عبارت وصفی به شاخص VP، این پرسش پیش می‌آید که چرا مفعول جمله اصلی به دلیل نزدیک‌تر بودن به شاخص VP، مانع از حرکت جانبی فاعل به این جایگاه نمی‌شود. برای مثال، در جمله زیر به‌رغم وجود مفعول (بچه‌ها) در بند پایه، حرکت فاعل (علی) از شاخه فرعی به اصلی متوقف نشده است:

(۱۹) الف. علی به خانه رفته، بچه‌ها را آماده کرد.

ب.  $TP_2$  علی  $VP$  [ $TP_1$  (علی) به خانه رفته]  $VP$  (علی) بچه‌ها را آماده کرد.]]



هورنشتین (۲۰۰۹: ۳۹) در پاسخ به این پرسش برای ساخت‌های مشابه در انگلیسی (مانند 7a)، نخست به تبیین مفهوم مسیر<sup>۱</sup> می‌پردازد که برپایه آن فاصله میان یک عنصر حرکت‌کننده<sup>۲</sup> و گره هدف<sup>۳</sup> تعیین می‌شود. وی مسیر حرکت عناصر نحوی را چنین تعریف می‌کند: «اتحاد گره هدف با مجموعه گره‌هایی که بر سازه حرکت‌کننده مسلط‌اند.» هرچند وی شواهد زبانی را به‌درستی تبیین می‌کند، اما به‌نظر می‌رسد که در تعریف او از مسیر، سهوی رخ داده است. برای بررسی این موضوع، بازنمایی فرضی زیر را در نظر بگیرید که در آن عنصر آلفا ( $\alpha$ ) به گره هدف X حرکت کرده است (نشانه‌های سه‌نقطه بر وجود رابطه سازه‌فرمانی دلالت می‌کنند):

(۲۰)  $\dots \beta \dots KP] \dots (\alpha) \dots LP] \dots MP] \dots X + \alpha \dots XP] \dots YP]$

طبق (۲۰)، مسیر  $\alpha$  به X عبارت است از:  $\{LP, MP, XP\}$ . اما در تعریف هورنشتین (۲۰۰۹)، «مجموعه گره‌هایی که بر عنصر حرکت‌کننده مسلط‌اند» وارد مفهوم مسیر شده و از این‌رو، فراقن YP نیز که بر هرچه در ذیل آن می‌آید، تسلط دارد، ناخواسته به مجموعه مسیر حرکت  $\alpha$  افزوده می‌شود:  $\{LP, MP, XP, *YP\}$ . با یادآوری این نکته که تسلط مفهومی بازگشتی است و هر گره بر خودش نیز مسلط است، تعریف صوری زیر (از نگارنده) نتیجه مناسب‌تری برای مفهوم مسیر به‌دست می‌دهد:

(۲۱) مسیر:

اشتراک گروه‌های تحت تسلط فراقن پیشینه هدف با گروه‌های مسلط بر حرکت‌کننده.

طبق این تعریف که مبتنی بر مفهوم اشتراک در نظریه مجموعه‌هاست و عناصر تکراری یک مجموعه را حذف می‌کند، مسیر  $\alpha$  به X مجموعه دلخواه (۲۲ - پ) خواهد بود:

1. path  
2. mover  
3. target

الف. گروه‌های تحت تسلط فرافکن هدف: {KP, LP, MP, XP}

ب. گروه‌های مسلط بر حرکت‌کننده: {LP, MP, XP, YP}

پ. اشتراک الف و ب: {LP, MP, XP}

دستور برای مقایسه فاصله دو عنصر حرکت‌کننده تا یک هدف مشترک، بر مفهوم مسیر تکیه می‌کند. اگر مسیر یک عنصر زیرمجموعه مسیر عنصری دیگر باشد، فاصله آن تا گره هدف کوتاه‌تر است و اگر هیچ‌یک از دو مسیر زیرمجموعه دیگری نباشد، دو عنصر مورد نظر تداخلی با هم ندارند و هر یک می‌تواند مستقلاً تا گره هدف حرکت کند (هورنشتین ۲۰۰۹: ۳۸). برای مثال، در بازنمایی (۲۰)، مسیر عنصر  $\beta$  تا  $X$  عبارت است از: {KP, LP, MP, XP}. مسیر  $\alpha$  در (۲۲ - پ) زیرمجموعه این مسیر است و از این‌رو، حرکت  $\beta$  به گره هدف ( $X$ ) میسر نخواهد بود. با در نظر داشتن این موضوع به بازنمایی (۱۹ - ب) و پرسش مطرح‌شده بازمی‌گردیم. طبق (۲۱)، مسیر فاعل از شاخص TP1 به شاخص VP در بند اصلی عبارت است از: {TP1, VP}; مسیر مفعول مستقیم از درون VP به شاخص VP عبارت است از: {VP, VP}. این دو مسیر زیرمجموعه هم نیستند و لاجرم، هیچ‌یک از دو عنصر فاعل و مفعول مانع از حرکت دیگری نمی‌شود. از این‌رو، فاعل می‌تواند با حرکت جانبی به شاخص VP، موضوع بیرونی فعل اصلی را برآورده کند و سپس به شاخص TP2 برود. مفعول نیز می‌تواند با حرکت به شاخص ثانویه VP، مشخصه حالت مفعولی خود را بازبینی کند.

#### ۴ - پیامدها و پرسش‌ها

تحلیل حاضر می‌تواند دو ویژگی برجسته عبارت‌های وصفی را که در دستور سنتی بر آنها تأکید شده است (مقدمه، مثال ۳)، توضیح دهد. از یک‌سو بین عبارت وصفی و بند اصلی نمی‌توان حرف عطف همپایه آورد، زیرا این عبارت در واقع اداتی است که به سطح VP در بند اصلی متصل شده و با آن همپایه نیست. از سوی دیگر، عبارت وصفی و بند اصلی باید یک فاعل مشترک داشته باشند، زیرا در غیر این صورت، فاعل ساختاری در درون بند ناخودایستا به دام می‌افتد و نمی‌تواند با حرکت به بند اصلی، مشخصه حالت خود را بازبینی کند (مانند نمونه متناظر در انگلیسی).

باید توجه کرد که ساختی مانند «علی استعفایش را نوشته و برای مدیرعامل فرستاده بود» دارای عبارت وصفی نیست، بلکه چنین نمونه‌هایی نمود کامل (حال یا گذشته) به‌شمار می‌روند که فعل کمکی - با یا بدون قرینه فعل کمکی جمله همپایه - حذف



شده است. به همین دلیل، درج حرف عطف «و» و ناهمسانی در فاعلهای دو بند همپایه مجاز است. از دیگر پیامدهای بازنمایی (۱۷ - ب) این است که براساس آن می‌توان چگونگی توزیع یک گروه قیدی میان عبارت وصفی و بند اصلی را تبیین کرد. برای مثال، در جمله (۲۳ - الف)، گروه حرف اضافه‌ای «بدون مشورت با ما»، با نقش و جایگاه ادات، به VP پایین‌تر در شاخه اصلی متصل شده است و عمل فعل بند اصلی را توصیف می‌کند. در سه جمله بعدی، این گروه حرف اضافه‌ای وابسته عبارت وصفی است؛ در (۲۳ - ب)، سازه یادشده در شاخه فرعی به سمت راست VP و در (۲۳ - پ) به سمت چپ VP متصل شده که با توجه به ارتقای فعل «نوشته» به هسته PerFP، بین مفعول مستقیم و فعل عبارت وصفی تظاهر یافته است. در (۲۳ - ت) نیز این سازه از محل اتصال خود به VP در شاخه فرعی، دست‌خوش قلب نحوی شده و به جایگاهی بالاتر از TP2، یعنی به شاخص یک گروه مبتدا یا تأکید، رفته و خوانش نشان‌دار یافته است:

(۲۳) الف. علی استعفایش را نوشته، [pp بدون مشورت با ما] برای مدیرعامل فرستاد.

ب. علی [pp بدون مشورت با ما] استعفایش را نوشته، برای مدیرعامل فرستاد.

پ. علی [استعفایش را [pp بدون مشورت با ما] نوشته]، برای مدیرعامل فرستاد.

ت. pp بدون مشورت با ما [t<sub>i</sub>] استعفایش را نوشته، برای مدیرعامل فرستاد.

تحلیل مبتنی بر بازنمایی‌های (۱۷) و (۱۹) و به‌ویژه حرکت فاعل به شاخص VP برای برآوردن موضوع بیرونی فعل اصلی و حرکت مفعول به شاخص ثانویه همین گروه برای بازبینی حالت مفعولی، پرسش مهمی را پیش می‌کشد: با توجه به این‌که شاخص‌های چندگانه یک هسته در یک حوزه کمینه<sup>۱</sup> اند و لذا فاصله آنها از هر جایگاهی یکسان است (هورنشتین ۲۰۰۹: ۴۲)، چه عاملی مانع از ارتقای مفعول به شاخص TP2 برای برآوردن اصل فرافکن گسترده می‌شود؟ برای مثال، در (۱۹ - ب)، پس از حرکت جانبی فاعل و حرکت بالاروی مفعول به شاخص‌های VP، مسیر این دو عنصر تا شاخص TP2 یکسان خواهد بود (VP, TP2). از این‌رو، انتظار می‌رود که عنصر مفعول هم بتواند با حرکت به جایگاه فاعل روساختی بند اصلی، جمله (۲۴ - ب) را به جای اشتقاق (۲۴ - الف) تولید کند؛ جمله‌ای که برخلاف انتظار نادرستی است:

(۲۴) الف. علی به خانه رفته، بچه‌ها را آماده کرد. (ارتقای فاعل از VP به شاخص TP2)

ب. \*بچه‌ها را به خانه رفته، علی آماده کرد. (ارتقای مفعول از VP به شاخص TP2)

<sup>۱</sup>. minimal domain

برپایه تحلیل کالینز (۲۰۰۱: ۵۳) از وضعیتی مشابه در زبان ایسلندی، در صورت حرکت مفعول برای برآوردن اصل فرافکن گسترده، مشخصه حالت بر روی فاعل و هسته T2 بازبینی نشده باقی می‌ماند. از این‌رو، فاعل ناگزیر خواهد بود تا برای بازبینی مشخصه حالت، در صورت منطقی به شاخص ثانویه TP2 حرکت پنهان کند. این اشتقاق یک مرحله بیشتر از اشتقاقی است که مفعول در شاخص VP درجا می‌ماند و فاعل با حرکت به شاخص TP2، هر سه مشخصه اصل فرافکن گسترده، حالت و شخص‌وشمار را برآورده می‌کند و فعل اصلی را به تطابق وامی‌دارد. از این ویژگی دستور که فرایندها و بازنمایی‌های کمتر را به اشتقاق‌های طولانی‌تر ترجیح می‌دهد، به الزام کوتاه‌ترین اشتقاق<sup>۱</sup> یاد می‌شود (کالینز ۲۰۰۱: ۵۳).

## ۵ - نتیجه

در پژوهش حاضر به پیروی از هورنشتین و نونیس (۲۰۱۴) نشان دادیم که حرکت فرایند بنیادین نظام محاسباتی نیست، بلکه برون‌داد تعامل دو سازوکار مستقل رونویسی و ادغام است. براین اساس، حرکت جانبی نیز که تفاوتی با حرکت روبه‌بالا در دستور زایشی ندارد، در واقع محصول فرایند «رونویسی + بازادغام» است که در آن، سازه‌ای نحوی در یک درخت رونویسی و در درختی دیگر ادغام می‌شود. این همان پدیده‌ای است که در برخی از ادات‌های ناخودایستا و از جمله در ساخت عبارتهای وصفی مشاهده می‌شود. به‌گفته دقیق‌تر، در عبارتهای وصفی عنصر فاعل با حرکت جانبی از درون این سازه خارج می‌شود و در شاخص گروه فعلی کوچک بند اصلی می‌نشیند تا پس از برآوردن نقش معنایی فعل اصلی، با حرکتی روبه‌بالا، به شاخص گروه زمان ارتقا یابد و اصل فرافکن گسترده جمله پایه را بازبینی کند. با توجه به این‌که بند ناخودایستا فاقد مشخصه حالت است، حرکت جانبی فاعل به بند اصلی امکان بازبینی و حذف مشخصه تعبیرناپذیر حالت آن را نیز فراهم می‌آورد و اساساً به این دلیل است که دو بند اصلی و وصفی نمی‌توانند دو فاعل متفاوت و مستقل داشته باشند. در این میان، برای حمایت از تحلیل یادشده، نشان داده شد که مشخصه معرف هسته گروه زمان در زبان فارسی قوی است و از این‌رو، سبب حرکت یک گروه معرف به جایگاه فاعل روساختی یا درج یک پوچ‌واژه فاعلی در این جایگاه می‌شود.

<sup>۱</sup>. Shortest Derivation Requirement

## منابع

- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۶۷). دستور زبان فارسی ۲، ویرایش دوم. تهران: فاطمی.
- انوری، حسن و یوسف عالی عباس‌آباد (۱۳۸۵). فرهنگ درست‌نویسی سخن. تهران: سخن.
- انوشه، مزدک (۱۳۸۹). رویکردی مشخصه‌بنیاد به فرایندهای مبتداسازی و تأکید در زبان فارسی. *پژوهش‌های زبانی*. ۱(۱): ۱-۲۸.
- درزی، علی و شجاع تفکری رضایی (۱۳۸۹). پوچ‌واژه در فارسی. *پژوهش‌های زبان‌شناسی*، ۲: ۵۷-۷۳.
- درزی، علی و مزدک انوشه (۱۳۸۹). حرکت فعل اصلی در فارسی. *زبان‌پژوهشی*، ۲(۳): ۲۱-۵۵.
- صحرایی، رضا و رقیه کاظمی‌نهاد (۱۳۸۵). تأملی در ساخت مجهول فارسی امروز. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*. ۲۰ (۱۷): ۷۷-۹۷.
- فرشیدور، خسرو (۱۳۸۶). دستور مفصل امروز. تهران: سخن.
- شریعت، محمدجواد (۱۳۶۴). دستور زبان فارسی. تهران: اساطیر.

- Adger, D. 2003. *Core Syntax, a Minimalist Approach*. Oxford: OUP.
- Alexiadou, A. & E. Anagnostopoulou. 1998. Parametrizing AGR: word order, V-movement and EPP checking. *Natural language and Linguistic Theory*, 16 (3): 491-539.
- Anagnostopoulou, E. 2006. Clitic Doubling. In M. Everaert and H. V. Riemsdijk (Eds.). *The Blackwell Companion to Syntax* (I:519-581). Oxford: Blackwell Publishing.
- Barrie, M. & E. Mathieu. 2014. Head Movement. In: Carnie, A., Y. Sato, and D. Siddiqi (Eds.). *The Routledge Handbook of Syntax* (133-149). NY: Routledge.
- Boeckx, C., N. Hornstein, & J. Nunes. 2010. *Control as Movement*. Cambridge: CUP.
- Cheng, L. 2007. Verb copying in Mandarin Chinese. In: N. Corver and J. Nunes (Eds.). *The Copy Theory of Movement* (151-174). Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Chomsky, N. 1995. *The Minimalist program*. MIT Press, Cambridge, MA.
- Cinque, G. 1999. *Adverbs and Functional Heads, A Cross-Linguistic Perspective*. NY: OUP.
- Collins, Ch. 2001. Economy conditions in syntax. In: M. Baltin and Ch. Collins (Eds.). *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory* (45-61). Oxford: Blackwell Publishers.
- Collins, Ch. 2005. A Smuggling Approach to the Passive in English. *Syntax*, 8: 81-120.
- Corver, N. & J. Nunes. 2007. *The Copy Theory of Movement*. Amsterdam: John Benjamins Publishing.
- Drummond, Alex. 2009. How Constrained is Sideward Movement? General's Paper. University of Maryland, College Park.
- Folli, R., H. Harley, & S. Karimi. 2005. Determinants of event type in

- Persian complex predicates. *Lingua*, 115: 1365–1401.
- Hornstein, N. 2001. *Move! a minimalist theory of construal*. Oxford: Blackwell Publishing.
- Hornstein, N. 2009. *A Theory of Syntax*. Cambridge: CUP.
- Hornstein, N. & J. Nunes. 2014. Minimalism and control. In: Carnie, A., Y. Sato, and D. Siddiqi (Eds.). *The Routledge Handbook of Syntax* (239-263). NY: Routledge.
- Hornstein, N., J. Nunes, & K. K. Grohman. 2005. *Understanding Minimalism*. Cambridge: CUP.
- Karimi, S. 2005. *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Larson, R. 1988. On the double object construction. *Linguistic Inquiry*, 19: 335–91.
- Lasnik, H. 2001. Derivation and representation. In: M. Baltin and Ch. Collins (Eds.). *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory* (62-88). Oxford: Blackwell Publishers.
- Nunes, J. 2001. Sideward movement. *Linguistic Inquiry*, 32: 303–344.
- Nunes, J. 2004. *Linearization of chains and sideward movement*. Cambridge MA: The MIT Press.
- Nunes, J. 2012. Sideward Movement: Triggers, Timing, and Outputs. In: M. Uribe-Etxebarria and V. Valmala (Eds.). *Ways of Structure Building* (114–142). Oxford: OUP.
- Roberts, I. 2001. *Head movement*. In: M. Baltin and Ch. Collins (Eds.). *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory* (113-147). Oxford: Blackwell Publishing.